

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۲ سپتمبر ۲۰۱۱

در حواشی قتل "ربانی"

۱

ربانی جاسوس هزار چهره

عیسی به رهی دید یکی کشته فتاده حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
گفتا که «کرا کشتی تا کشته شدی زار؟ تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت؟»
انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

از آنجائی که به ارتباط کشته شدن "ربانی" به یقین از طرف های موافق و مخالف قلم فرسائی زیادی صورت خواهد گرفت، در این مختصر به نوبه خود خواهم کوشید، توجهم را به آن جهاتی معطوف بدارم که یا سایر قلم به داستان از آن سرسری می گذرند و یا این که جرأت بیان آن را در خود نمی بینند.

ربانی و "ک.ج.ب" در مصر؟

همان طوری که در زندگینامه مختصر ربانی ذکر شده است، وی به دنبال فراغت از پوهنخی شرعیات پوهنتون کابل، با استفاده از یک بورس تحصیلی در سال ۱۹۶۶ عازم مصر گردید، تا تحصیلاتش را در زمینه فرهنگ و ثقافت اسلامی تکمیل نماید.

قبل از آنی که به ارتباط فعالیت ربانی بعد از مراجعت به وطن، روشنی ببندازم، لازم است نخست ببینیم، مصر و به خصوص مرکز تحصیلی معروف آن یعنی "الازهر" در آن سالها بر چه منوالی اداره شده و فارغ التحصیلان آن به صورت عمده چه وابستگی های سیاسی را دارا بودند.

همه می دانیم، به دنبال مرگ ستالین، و تصرف و استحاله قدرت دولت شورا ها به یک اداره ضد انقلابی و توسعه جو و به دنبال آن که خروشف و جانشینان وی در وجود دولت سوسیال امپریالیستی شوروی در رقابت سخت و

خونی با قدرتهای امپریالیستی رقیب به ویژه امپریالیزم جنایت گستر امریکا رویاروی هم قرار گرفتند، و به اصطلاح جنگ سرد آغاز یافت، هرچند آن جنگ تبارزات خونین خویش را در همان زمان به صورت عمده در هندوچین نشان می داد، مگر رویارویی و تقابل بین دو نیروی رقیب به همان میدان جنگ محدود نشده بلکه تمام ساحات زندگی اجتماعی انسانهای روی زمین را زیر تأثیر خود قرار می داد، از آن جمله شاید هم در درجه بسیار بالا تأثیر گذاری در مراکز تعلیمی به غرض تربیت کادر هائی که بتوانند در موقع ضرورت دست ارباب را در تعمیم ستراتیژی وی بگیرند.

توجه به مراکز تحصیلی هر چند در تمام جهان و تمام کشور ها از نظر قدرت های رقیب منتفی نمی توانست باشد؛ مگر با آنهم به نسبت اهمیت این و یا آن منطقه و اهمیت ستراتیژیک آن در کل از هم متمایز بود. به تعبیر دیگر در مناطقی که از لحاظ ستراتیژیک دارای اهمیت بیشتر بود به موازات توجهات عمومی، توجه همه جانبه در مراکز تحصیلی آن نیز صورت می گرفت. توجهی که نه تنها از لحاظ برنامه های درسی می توانستند دارای اهمیت باشند بلکه تعلقات سیاسی کادر های زیر تربیت را نیز در نظر می گرفتند.

وقتی ناسیونالیزم مصری به مثابه نماینده ناسیونالیزم عربی در کل، هم و غم خویش را بین دهه ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته به اصطلاح دفاع از داعیه فلسطین اعلام داشت و در تقابل خونین با اسرائیل و مدافع اصلی آن یعنی امپریالیزم امریکا قرار گرفتند، لاجرم دست کمک به طرف شوروی آن زمان دراز نموده در تمام زمینه ها از آنجا خواستار کمک گردیدند.

امپریالیزم که نه می توانست از حمایت اسرائیل دست بردارد و نه هم می توانست سقوط کشور های عربی را یکی پشت دیگری به دامن کشاده و ناپاک شوروی آن روز ببیند، قبل از آن که خود در بیروت بزرگترین مرکز جاسوس پروری در خاور میانه را بنیان گذارد، در آغاز کوشید حساسیت مذهبی اخوان مصر را برانگیخته و دولت آن کشور را ودار به دوری از شوروی نماید. این فشار امپریالیزم کاملاً نتیجه معکوس بار آورده نه تنها باعث قتل و اعدام رهبران "اخوان المسلمین" مصر به دست رژیم "ناصر" شد بلکه روابط نهاد های تحصیلی کشور مصر را با شوروی آن روز گسترش و قوام بیشتر بخشید.

در چنین زمانیست که سوسیال امپریالیزم شوروی از اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ روابط خویش را با تمام مراکز تحصیلی مصر گستر و عمق بیشتر بخشیده، آن مراکز تحصیلی را نه تنها به منظور پرورش کادر های آینده مصر، بلکه به اساس وجهه ای که مصر بین کشور های به اصطلاح اسلامی داشت، برای پرورش کادر در تمام کشور های به اصطلاح اسلامی در نظر گرفت.

از آن زمان تا اخراج روسها از مصر در دهه هفتاد و حتا مدت ها بعد از آن، مرکز تحصیلی "الازهر" به مثابه یکی از محراقهای نفوذ شوروی و استخبارات آن کشور "ک. ج. ب." در آمد و می توان به جرأت گفت که به هزاران فارغ التحصیل آن مرکز تحصیلی را با هزار و یک رشته به تار های عنکبوتی استخبارات خویش وابسته ساخت که "برهان الدین ربانی" یکی از همان افراد بود.

خلاف تصور آن عده از افرادی که ادعا دارند که گویا این احمد شاه مسعود بود که زیر فشار حزب اسلامی اول خود به دامن روسها افتاد و بعد ها ربانی را نیز به دنبال خویش کشانید، باید به صراحت نوشت که با اندکی تفکر در عمق قضایای به وجود آمده در پرتو شناخت دقیق از ستراتیژی چند بعدی روسها، به انسان این اجازه را می دهد تا بنویسد:

این ربانی بود که از همان آغاز فعالیت های خویش از موضع یک نیروی ذخیره روس، تشکیلات و افراد متعهد به خود را در درون حرکت "اخوانی" افغانستان پایه گذاری نموده افرادی چون احمد شاه مسعود را به دامان روسها پرتاب نمود.

روسها که از همان آغاز سرمایه گذاری سیاسی و استخباراتی در افغانستان نمی خواست موضع غالب و مسلط خویش را از دست بدهد، نمی توانست در چنان نبرد دهشتناکی تمام تخمهایش را در سبد تریه کی و یا ببرک گذاشته برای روز های آینده اش برنامه ای نداشته باشد، به همین اساس ضمن آن که می کوشید تا تمام توجهات را به کارت های آشکارش یعنی به اصطلاح حزب دموکراتیک خلق "حدخا" جلب نماید، با تمام قدرت در صدد آن بود تا میدان را برای دور دوم و دور های دیگر بازی نیز مساعد نموده کادرهای مورد نیازش را با تمام قواء حفظ نماید. شاید بتوان برجسته ترین نمونه های چنین تلاشی را از جانب روسها در فرار "معجزه آسای!!" احمد شاه مسعود از چنگال "آی. اس. آی" پاکستان و نجات "سیاف" از دیو خشم "امین" جلاد مثال داد.

روسها که برای بلع کامل افغانستان یکی از ستراتیژی هایش را در تقسیم افغانستان به واحد های قومی و ملیتی مشخص نموده بودند به همان سانی که بین مزدوران آشکارش یعنی "حدخا" تفرقه قومی به وجود آورده اکثریت خائنین به ملیت پشتون را در جناح خلق و اکثریت خائنین به ملیت های دیگر را در جناح پرچم متشکل ساخت، در برخورد به "ربانی" و "حکمتیار" نیز از عین اصول کار گرفته، "ربانی" را به مثابه محراق تجمع خائنین به ملیت تاجیک و "حکمتیار" را به مرکز تجمع خائنین به ملیت پشتون کمک نمود. چنانچه همه شاهد بودیم که وقتی روسها زیر ضربات مرگ آور مردم ما نتوانستند، از طریق باند های خلق و پرچم حاکمیت خویش را بر افغانستان تداوم بخشند، با چه عجله ای، کارتهای اسلامی خویش به یک باره از آستین فریب بیرون کشیده، یک شبه تمام اختلافات قرون و اعصار بین "اسلام" و "کفر" را چنان حل نمودند که برادر "حکمتیار" حاضر بود در کنار رفیق "نتی" جانباز و برادر "ربانی" در کنار رفیق "بریالی" و رفیق پنجشیری.

بسیار ساده انگارانه خواهد بود هرگاه بپذیریم که آن وحدت ها، روی نیازمندی طرفین یک شبه به دنیا آمده بود. عکس آن، باز هم به جرأت می توان ادعا نمود که چنان تقسیم بندی از سالها قبل بخشی از ستراتیژی کلی سوسیال امپریالیزم روس برای تسلط بر افغانستان بود که در همان موقعیت خاص امکان تحقق یافت.

ربانی و پاکستان:

اگر برای آنانی که از دور دستی در آتش داشته اند و امروز مجبوراند به خاطر ابراز نظر خاصی به دنبال نوشته این و یا آن اروپائی و یا امریکائی سرگردان بگردند، برای آنانی که در جریان مبارزه علیه شوروی اشغالگر به ناگزیر می بایست در پاکستان چه به صورت علنی و یا هم نیمه علنی و حتا مخفی کامل حیات به سر می بردند، به مانند روز کاملاً روش است که "ربانی" به مثابه یک جاسوس آموزش دیده روسی از همان سال ۱۳۵۳ که اخوان طبق برنامه های روسها دست به تحریکاتی علیه "داوود" زدند تا آن "شاهزاده" بی اطلاع از بازی های استعماری را زیر نام ترس از پاکستان هرچه بیشتر به دامن خود ببندازند، تا همین دیروز که برحیات ننگینش توسط فردی از قماش خودش نقطه پایان گذاشته شد، در کنار سایر همقطارانش، حلقه بندگی و رقیت "آی. اس. آی" پاکستان را نیز بر گردن داشت.

"آی. اس. آی" پاکستان به مانند روسها با تبعیت از سیاست آشکار استعماری که تشدید رقابت بین "نوکران" است در تمام سالهای مقاومت ضد شوروی، "ربانی" را زیر چتر حمایت خود قرار داده به علاوه آن که خودش را با

هزار و یک زنجر به نهاد های استخباراتی و امنیتی پاکستان بسته نموده بود، از طریق وی به هزاران جوان دیگر را که در شرایط دیگری چه بسا وفادار به میهن شان باقی می ماندند، به استخدام سازمان استخبارات خویش در آورد. بارز ترین نمونه های آن را می توان در وجود، "سید نورالله عماد"، "انجیر ایوب"، "انور دنگر"، "صوفی رسول"، "صفی الله"، "معلم عطاء"، "معلم نورمحمد" و امثال آنها مشخص نمود.

ربانی در بدل تمام خیانت هائی که علیه افغانستان و مردم آن مرتکب شد، زندگی شاهانه ای را از جانب "آی. اس. آی" به دست آورده بود. زندگی که خلاف میلیونها پناهنده دیگر افغان، شاید وصف آن را در کتاب "هزار و یک شب" یافت. چنانچه به نقل از معلم خانگی دختر "ربانی"، که بعد ها همسر "احمد ضیاء مسعود" گردید، در سال ۶۱ تنها ۱۷ قاب ساعت طلا، پدرش برایش از مسافرت ها سوغات آورده بود و این که بعد از رسیدن به امارت کابل تعداد آن ساعتها به چند عدد رسید شاید "کرام الکاتبین" هم بر حسابش وقوف نداشته باشد.

ربانی و ایران آخندی:

با وجود آن که در جریان مقاومت ضد شوروی به خصوص در آغاز سال ۵۹ "ربانی" نزد ایرانی ها به خصوص "واحد نهضت ها" چندان اعتباری نداشت و در نتیجه بین مقامات ایران آخندی طرفدار زیاد نداشت و حتا اینجا و آنجا به اساس تبلیغات طرفداران رقیبش "گلبین" وی را لیبرال و حتا طرفدار شاه دانسته از وی دوری می جستند، مگر به اساس قدرت برتر نظامی جمعیت در هرات، محسوس شدن نزدیکی های "گلبین" به "آی. اس. آی" و از همه مهمتر مکاره بازی و شیطننت حرفه ئی شخص "ربانی" که به گفته "آصف خاوری" (با چل بازی محمد حنیفه غازی را از غار می کشد) در بین حاکمیت آخندی نیز جای پا پیدا نموده به مرور زمان آن جای پا را استحکام بیشتر بخشید.

به خصوص بعد از آن که به حاکمیت در کابل رسید، این رابطه را با رژیم آخندی به سرحدی ارتقا و محکم گردانید که حتا رژیم ولایت فقیه از کشتار افشار نیز خم بر ابرو نیاورد و بار دیگر ثابت ساخت که وقتی پای منافع مستقیم آن کشور در بین باشد هزاران شیعه فدای یک موی ابرویش.

"ربانی" نه تنها در تمام دوران حاکمیت ۴ ساله اش افغانستان به خصوص صفحات تحت کنترل حزبش در نقاط شمال را به جولانگاه جواسیس ایرانی اعم از چنگیز ها، مخملبافها و سایر عوامل اطلاعاتی امنیتی ایران مبدل نمود بلکه بعد از سقوط و هزیمت از کابل نیز بر استحکام آن رابطه افزوده در تمام دوران رویارویی با طالبان به مثابه مرکز توجه کشور های روسیه، ایران و هند نقش دست دراز آنها را در منطقه ایفا می نمود.

در طی آن مدت برای "ربانی" که بیشتر در تاجیکستان زندگی می نمود و بالا ترین رابطه را با مقامات آن کشور به وجود آورده بود، به مانند دو دهه قبل از آن که رسن بردگی "آی. اس. آی" را بر گردن خویش آویخته به واسطه آن بر "جوی طلا ونقره" استیلا داشت، این بار، باز هم به یمن همان مکر و فریب مسلکی و حمایت مخفی نهاد های استخباراتی به میلیونها دالر سرمایه دسترسی یافت.

ربانی و امریکا:

امریکائی ها که در آغاز تهاجم خونین و مرگبار شان بر افغانستان با وجود آن که به نیروهای تشکیل وی نیاز داشتند، مگر به اساس اطلاع از روابط مشکوک وی با شوروی سابق و دولت آخندی، چندان دل خوشی از وی نداشتند و به همان اساس در کنفرانس بن با شدت کوشیدند تا مانع به قدرت رسیدن وی بگردند، مگر وقتی از

نزدیک با وی بنای همکاری را گذاشتند به درک اشتباه آمیز خویش از وی پی برده، به مرور زمان فرش های قرمز را یکی به دنبال دیگری سر راهش پهن نمودند.

بر پایه همین شناخت مستقیم از وی بود که از نوکر خود "کرزی" خواستند تا مسؤولیت بزرگترین نمایش سیاست شان را در افغانستان بر دوش وی بگذارند.

"ربانی" هم که در تمام دوران حیات ننگینش، خلاف ظلم و اجحافتی که بر مردم ما روا داشته و از کشته های آنها پشته ساخته است، در چاکری برای استعمار و نیروهای اجنبی هیچ گاهی کوتاهی ننموده بود، از این الطاف شیطان بزرگ حد اکثر استفاده را نموده، با تمام قواء و قدرت کوشید تا به دوست و دشمن ثابت بسازد که وی یکی از سرسپرده ترین نوکران امریکا می باشد، وی در این راه آنقدر صداقت و از خود گذشتگی به خرج نشان داد که سرانجام یکی از نهاد های رقیب، تصمیم به نابودی وی گرفت.

"ربانی" که از قرار گفته یکی از همصنفانش در پوهنتون کابل، آدم ساعی و زحمتکشی بود که همیشه برای رسیدن به هدف حاضر بود بالبان متبسم وضو را با پیشاب شیطان ساخته و بر محراب خدا سرسجود فرو آورد، در ادامه زندگی همان مهارت را به اخلاق و کرکتر خود میدل ساخته، با تمام اطراف قضیه اعم از آن هائی که در این جا ذکر از آنها به میان آمد و آنهائی که از قید قلم افتاده اندچنان صادقانه خود را تقدیم می نمود که هیچ یک از آنها نمی توانستند، بر وی ایراد گرفته مورد انتقاد قرار دهند.

بر همین مناسبت که می توان گفت:

ربانی جاسوس هزار چهره ای بود که فقط جواسیس، ایتم استخباراتی و سایر خود فروختگان آگاهانه بر مرگش ماتم گرفته به دیگران چلنج می دهند، غافل از آن که وقتی کسانی تصمیم دارند تا علیه بادران "ربانی" ها مبارزه نمایند، به توله سگان "ربانی" این اهمیت را قایل نیستند تا رجز خوانی های آنها را جواب بگویند.

ادامه دارد